

آیین و مذهب در کردستان در آئینه آثار سفرنامه نویسان غربی در ایران (با تأکید بر عصر ناصری)

رضا عبدالهی^۱

رسول عبدالهی^۲

چکیده

با آغاز دوره حکمرانی قاجارها، روابط ایران با کشورها غربی بیش از پیش گسترش یافت و سفرا و مسافران بسیاری از این کشورها نوشته‌های در مورد ایران و ایرانیان از خویش به جا گذاشتند که علی‌رغم نگاه گاهاً متکبرانه و حقارت آمیز به زندگی ایرانیان و کج فهمی‌های ناشی از عدم آشنایی به این فرهنگ، اما گزارش‌های آنها حاوی نکات مهم با جزئیات فراوانی از امور روزمره و وضعیت معیشتی، اجتماعی و فرهنگی ایرانیان است که کمتر مورد توجه نوشتارهای ایرانیان بوده است. کردستان به عنوان بخشی از خاک ایران، به دلیل جذبه‌های باستان شناختی آن و قرار گرفتن در مسیر عثمانی مورد توجه این سیاحان بوده و آنها گزارش‌های جالبی از وضعیت آیین و مذهب مردمان این سرزمین ارائه می‌دهند. مقاله حاضر در تلاش بود به روش تحلیلی و توصیفی با استفاده از داده‌های سفرنامه‌های غربیان به بررسی وضعیت آیین و مذهب در میان کردها و سرزمین کردستان با تأکید بر دوران سلطنت ناصرالدین شاه بپردازد.

کلمات کلیدی: آیین، مذهب، کردها، کردستان، سیاحان غربی، عصر ناصری

مقدمه

کردستان به عنوان سرزمین مورد سکونت کردها، همیشه عرصه رقابت قدرت‌های سیاسی بوده و اهمیت سیاسی بسیاری داشت. بعد از ظهور صفوی این سرزمین در نتیجه قرارداد آماسیه و قراردادی دیگری که به نحوی مرزبندی‌های سیاسی ترسیم شده در آماسیه را تجدید می‌کردند، به دو بخش تقسیم گشت که بخش بزرگتر ضمیمه قلمرو عثمانی شد و ناحیه کوچکتر نواحی مرزی ایران در بخش غربی را تشکیل می‌داد. دوری از پایتخت و مرکزحکومت، جنگ‌های مداوم دو قدرت در این نواحی، بافت اجتماعی قبایلی و جغرافیای سخت و کوهستانی آن و شورش‌های مداوم قبایل در آنجا باعث گردیده است اخباری کمتری در مورد زندگانی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مردم در آن نواحی در متون تاریخنگاری کمتر وجود داشته باشد و اخبار سیاسی نیز آمیخته با نگرش-های دولت مرکزی به کردها، به عنوان افرادی شرور، دزد و قطاع الطریق باشد که در مقابل استیلای دولت مقاومت می‌کردند.

^۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، ایمیل: reza.abdollahi@gmail.com

^۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی

با ورود سیاحان و جهانگردان غربی و گزارش‌های آنها از زندگی روزمره مردم کردستان، و چگونگی معیشت، فرهنگ، اجتماعات، باورها و اعتقادات و آداب و رفتاریشان، که همیشه در متون تاریخ نگاری ما جای خالی داشته‌اند و کمتر مورد توجه بوده‌اند، جنبه‌های دیگری از ویژگی‌های سرزمین کردستان و مردم کرد، ترسیم و به تصویر کشیده شد. گزارش‌های این سیاحان، فارغ از نگاه گاهاً متکبرانه و حقارت آمیز به وضعیت مردم سایر سرزمین‌ها، حاوی اطلاعات و جزئیات بیشتری از زندگی مردم در نواحی مختلف است. بخصوص آنکه کردستان با آثار باستانی بسیار و قرار گرفتن بر سر راه امپراتوری عثمانی و حضور اقلیت‌های مسیحی در این منطقه، همیشه مورد توجه سیاحان خارجی بوده است و داده‌های بسیاری در مورد کردستان و مردم کرد در نوشته‌های آنها وجود دارد. یکی از وجوه زندگانی مردم در سرزمین کردستان، وضعیت مذهب و دین این سرزمین بود. علاوه بر وجود چندین آیین منحصر به فرد همچون اهل حق و یزیدیه‌ها، وجود جمعیت کثیری از یهودیان و مسیحان از فرق مختلف آن همچون نسطوری، کلدانی، کاتولیک، ارمنی و ... عرصه را برای جلب توجه بیشتر از سوی سیاحان غربی و قلم فرسائی آنها فراهم نموده بود. از همین رو در مقاله حاضر با توجه به این خصلت ویژه در کردستان، به بررسی وضعیت مذهب و دین در کردستان در نوشته‌های این سیاحان پرداخته می‌شود. پیشاپیش خاطر نشان می‌کنم که تأکید اصلی بر سرزمین کردستان بخش ایران در دوره ناصری است.

جغرافیای سرزمین کردستان و ترکیب جمعیتی آن

سرزمین کردستان به صورت کلی مسکن کردها خوانده می‌شود که جغرافیایی سخت و کوهستانی دارد. این سرزمین به دلیل کوهستانی بودن و زندگی قبایلی استقلال نسبی خویش را داشتند. همانگونه که پیشتر اشاره شد، جنگ دولتهای ایران و عثمانی موجب تقسیم کردستان گردید از همین رو این تقسیم بندی سیاسی همیشه مورد اشاره سفرنامه نویسان بوده است. با این وجود پیوستگی جغرافیایی کردستان از امور مورد توجه آنها نیز بوده است. بینجامین در سفرنامه‌اش در این باره می‌نویسد: «طرف مغرب و شمال غربی ایران، که محالات آذربایجان و کردستان و کرمانشاه با بعضی نواحی و مضافات میباشد، حادث است از اراضی پست و بلند کوهستانی و به ممالک آسیای صغیر که همجوار است، مشابهت دارد»^۱ ویشار با جزئیات بیشتری علاوه بر تأکید بر جغرافیای سخت منطقه، به خلق و خوی مردم کرد نیز اشاره و آن را در نتیجه جغرافیای سخت منطقه می‌داند که کردها آگاهانه همچون یک انتخاب سیاسی آگاهانه، برای دور بودن از کنترل سیاسی دولتهای تهران و استانبول برگزیده‌اند. او در این باره می‌نویسد: «دوجانب مرز ایران و ترکیه از تسلط قدرتهایی که در استانبول و ایران حاکمند جدا افتاده. آنجا سرزمین وسیعی است که حدود سیرد

^۱ ساموئل گری ویلجر بنجامین، ایران و ایرانیان، به اهتمام و یادداشت رحیم رضا زاده ملک، تهران، نشر گلبانگ، ۱۳۶۳.

میل طول و دویست میل عرضی دارد و کردستان نامیده می‌شود. شاید طبیعتاً یکی از ناهموارترین و خشن‌ترین جاهای دنیا باشد و چنین می‌نماید که محل مناسبی برای قبیله‌های وحشی، بی‌قانون و بد خلق است، که ترجیح می‌دهند در کوهستانهای صعب‌العبور و لم یزرع زندگیا آزاد و خودمختار داشته باشند، تا اینکه در زمینهای آماده و حاصلخیز سکنی‌گزینند و خیلی راحت مالیات بگیران ترکیه و ایران همیشه به آنها دسترسی پیدا کنند. حدود این بخشی عظیم دقیقاً مشخص نشده، مگر در قسمت غربی، که رود دجله آنجا را از عراق جدا می‌کند. در مشرق و جنوب شرقی، دامنه کوههای مرتفع به تدریج به تپه‌های کم‌ارتفاع بدل می‌شود، که شخص به سختی میتواند حدس بزند این کوهها و دامنه‌هاشان در کجا به پایان میرسند و در چه فاصله‌ای فلات شروع خواهد شد. از همان زمینهای گسترده حاصلخیز است که خاک ایران آغاز می‌شود.^۱

با این وجود کردها در هر دو قسمت ایران و عثمانی، علی‌رغم داشتن فرهنگ خاص خود، اما تأثیراتی از فرهنگ کشورهای مزبور نیز گرفته بودند. بنجامین در این مورد تأکید می‌کند که «یک قسمت وسیع شمال مغربی ایران که آذربایجان نامیده می‌شود مسکون از اکراد است. این طایفه چون مدت مدیدی در زیر ربقه ایران بوده اند، از هر حیث با ایرانیها مخلوط و هم مذهب شده‌اند؛ ولی، زبان و اخلاق مخصوصه جنس خود را هنوز نگاه داشته اند».^۲

این نگاه غربیان به کردستان پیش‌تر و پس از دوره ناصری نیز وجود داشت. ژوبر سیاح فرانسوی می‌نویسد: «باید دانست که تمام خاک کردستان مطیع سلطنت واحدی نیست بلکه از حیث حکومت نیز به دو منطقه تقسیم شده است که قسمت اعظم آن جزء خاک آسیای صغیر و قسمت دیگرش یکی از ایالات مملکت ایران را تشکیل می‌دهد».^۳ کرزن نیز که در اواخر دوره قاجار در ایران مأمور وزارت امور خارجه دولت انگلستان بود نیز پیوستگی جغرافیایی کردستان و تقسیم بندی سیاسی آن را تأیید و بیان می‌کند که این «کردستان که ذکرش در سفرنامه سیاحان همیشه آمده است فقط اصطلاح مناسب جغرافیایی سراسر آن خطه‌ایست که می‌گویند پنجاه هزار میل مربع مساحت دارد و خانه و مسکن کردهاست. این منطقه سرحدات طبیعی یا سیاسی ندارد هم در خاک عثمانی است هم در سرزمین ایران».^۴

مرزها دقیقی برای جغرافیای کردستان در سفرنامه‌ها اشاره نشده است و چنانچه که بعداً گفته خواهد شد اختلاط قومی در بسیاری از نواحی کردستان، ترسیم مرزی دقیق برای آن را با مشکلی

^۱ جان ویشارد، بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، تهران، نوین، ۱۳۶۳، صص ۸-۷

^۲ بنجامین، همان، صص ۱۸۷-۱۸۸

^۳ پیر آمده ژوبر، مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه محمود هدایت، تهران: چاپخانه تابان، ۱۳۲۲، ص ۴۵

^۴ کرزن، جرج، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۶۹۸

جدی روبه‌رو می‌کند. چنانکه کرزن تأکید می‌کند که « این منطقه سرحدات طبیعی یا سیاسی ندارد هم در خاک عثمانی است هم در سرزمین ایران. و می‌توان گفت که از ارمنستان ترکیه در شمال تا جلگه میانه دجله و جبال لرستان در جنوب امتداد و در بیشتر این پهنا و حدود وضع مشترکی با ایران دارد».^۱ مرزهای کردستان نیز به صورت مشخص تعیین نگردیده است. تنها اشاره در این باره مربوط به مسیو چریکف است که در نوشته‌هایش در باره اسد آباد، به آغاز مرزهای کردستان در این ناحیه اشاره می‌کند. او آورده است که « از اسدآباد الی کنکور در شش ساعت و پانزده دقیقه طی مسافت کردیم. . . . از اینجا حد و سد کردستان معین گردیده است. اسفند آباد الی سنه [سنندج] سه منزل است، و هوای ایجا گرمتر می‌باشد. . . . در سمت راست کردستان، کوههای واقع است و دره اسد آباد کوههای مزبو را محیط است. . . . در بین راه پل قشنگی (بر روی گاماس) که چهار چشمه دارد ساخته شده است. از نزدیکی پل، علاوه بر ایت که از روی پل عبور می‌شود در خود رود گذرگاهی است که پیاده و سوار ممکن است به سهولت از آنجا عبور نماید و به نظر چنان آید که رودخانه عمقی ندارد. لکن مکان به مکان چاله یافت می‌شود که عبور از آن محل خوف و خطر است. از این پل راهی است که به کردستان می‌رود و راه مزبور سه فرسخ می‌باشد».^۲

علی رغم به یدک کشیدن نام کردستان، اما کردها تنها ساکنین این سرزمین نبودند. در نواحی نزدیک ارومیه جمعیت بزرگی از مسیحیان نسطوری زندگی می‌کردند. ویشارد می‌نویسد « بسیاری از دهکده های بین سلماس و ارومیه مسیحی نشین است. میسیون امریکائی در سال ۱۸۳۵ در ارومیه تأسیساتی دایر کرد و اکنون چند مدرسه ابتدائی در دهات و چند مدرسه متوسطه، پل کالج و مریض - خانه ای مجهز و چاپخانه ای در ارومیه دارد. هم چنین ساساک میسیون انگلیسی در ارومیه فعالیت دارد، که بیست سال قبل کارش را آغاز کرده، و نیز میسیون کاتولیکهای رومی که کشیشان فرانسوی آنجا را اداره میکنند. اغلب دهکده های مسیحی نشین، کلیسایی دارند و در مسائل اجتماعی آنان پیشرفتهای محسوسی حاصل شده است».^۳ در کرمانشاه نیز به حضور مسیحان اشاره شده است^۴ و در بسیاری از شهرهای کردستان بخصوص در بخش تحت سلطه عثمانی کردها و ارامنه در کنار هم زندگی می‌کردند.^۵ در بخش‌های از ایالت حکاری که جز کردستان و اکثریت ساکنین آن را مردم کرد تشکیل می‌دادند نیز سریانی‌ها و کلدانی‌ها و قبایلی از ترکمن‌ها ساکن

^۱ کرزن، همان

^۲ مسیو چریکف، سیاحت نامه مسیو چریکف، ترجمه آبگار مسیحی، به کوشش علی اصغر عمران، تهران، امیرکبیر،

۱۳۷۹، ص ۹۰-۸۹

^۳ ویشارد، همان، ص ۱۲۹

^۴ هنری بایندر، هنری بایندر، سفرنامه هنری بایندر، کردستان بین النهرین و ایران، ترجمه کرامت الله افسر، تهران،

انتشارات فرهنگسرا (پساوولی)، ۱۳۷۰، ص ۴۰۳

^۵ هما ناطق، تاریخ پی آمد تنظیمات عثمانی، بخارا، شماره ۶، خرداد ۱۳۷۸، صص ۲۴۴-۲۳۰.

بودند.^۱ از همین رو هم بود کسی چون کرزن می‌نویسد: «و در میان آن‌ها عناصر ایرانی، کلدانی، ترک و آرامنه هستند.»^۲ همچنین گزارش ویشارد در مورد شهر نصیبین در نزدیکی دیاربکر، شهری کردنشین بود نشان از حضور اعراب در ای شهر دارد. او در مورد این شهر می‌نویسد: «چند سال پیش که از این شهر دیدن کردم، هیچ اثری از باغها و آبادانی گذشته آنوجودنداشت. چندباغی رونق و خانه‌های درهم ریخته و بازاری کثیف که کسبه عرب در آن به کاراشتغال داشتند وجه مشخصه شهر بود.»^۳

علاوه بر این موارد، باید به پراکندگی کردها نیز اشاره نمود. برخی از کردان به صورت قبیله‌ای یا به صورت شخصی در نواحی غیر از کردستان اسکان یافته بودند. در شهر موصل که شهری عرب نشین بود، بخشی از جمعیت آن را کردها تشکیل می‌دادند.^۴ همچنین باید به وجود کردها در شهر تهران اشاره کرد که زندگی قبیله‌ای داشته و با گرم شدن هوا در تهران، برای بیلاق به کوهها پناه می‌بردند.^۵

وضعیت دینی در کردستان

اطلاعات در مورد مذهب کردها در سفرنامه‌ها را، به دلیل تنوع مذهب و آیین در کردستان و محدود بودن اطلاعات سفرنامه نویسان و تعمیم یک منطقه به کل کردستان، باید با احتیاط و دقت بسیار مورد بررسی قرار داد. به عنوان مثال درویل سفرنامه نویسنده فرانسوی درباره مذهب کردها می‌گوید: «کردها جملگی سنی‌اند آن‌ها بسیار خرافاتی‌اند و چهار یا پنج مرتبه در روز نماز می‌خوانند و غیر از آن مشغله جالب توجهی ندارند و از این لحاظ شبیه ترک‌ها هستند. کردها هرگز لب به شراب نمی‌زنند و کیفی کسی که مرتکب این خلاف بشود فوق‌العاده وحشتناک است ... کردها مانند دیگر مسلمانان زن‌های متعددی اختیار نمی‌کنند و با اینکه آیینی را که پیروی می‌نمایند به آن‌ها اجازه می‌دهد تا چهر زن بگیرند به ندرت اشخاصی دیده می‌شود که بیش از یک زن داشته باشند. زن‌های کرد از این بابت بسیار خوشبخت‌تر از زن‌های ایرانی‌اند.»^۶ یا چنانکه ژوبر مدعی بود که اکثریت کردهای ایران در دوره قاجار پیرو مذهب شافعی بوده‌اند.^۷

^۱ بایندر، همان، ص ۱۸۰

^۲ کرزن، همان، ج ۱، ص ۶۹۸

^۳ ویشارد، همان، ص ۱۲

^۴ ویشارد، همان، ص ۳۷

^۵ هنریش بروگش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه محمد حسین کرد بچه، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۹، ص ۱۸۲

^۶ گاسپار دروویل، سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتمادی مقدم، تهران: شب‌ویز، ۱۳۶۷، ص ۳۲۱

^۷ ژوبر همان، ص ۴۶

اما باید توجه داشت که عده‌ای از کردها حتی در بخش مربوط به ایران پیرو مذهب شیعه دوازده امامی بوده‌اند. و در پاره‌ای از مناطق مذهب اهل حق نیز رواج داشته است. در بخشی از ایالت موصل در خاک عثمانی نیز جماعتی از کردان ایزدی زندگی می‌کردند که به گفته جان ویشارد، در زمان دیدارش از موصل، آنها تحت نظارت شدید بودند تا از مذهب خویش دست کشیده و به اسلام بگردند.^۱

با این وجود گزارش‌های سفرنامه نویسان از وضعیت مذهبی در کردستان می‌توان به دو بخش بزرگ تقسیم کرد. بخش اول مربوط به روابط کردها و مسیحیان همجواریان در مناطق مختلف کردستان و بخصوص در منطقه ارومیه است. بخش دوم نیز بیشتر مربوط به گزارش‌های آنها از فرقه «علی الهی» است که مرکز و هسته اصلی آن در کرمانشاه وجود داشت. از همین رو در ادامه به بررسی این دو بخش می‌پردازیم.

در سالهای دوران سلطنت ناصر الدین شاه، سفرنامه نویسان غربی گزارش‌های در دشمنی کردها با مسیحیان نگاشته‌اند که عمدتاً این گزارشها با اغراق و در همراهی و همدردی با مسیحیان نوشته شده است و حساسیت تاریخی بین مسلمانان (در اینجا کردها) و مسیحیان از هر دو سو بود و در مواردی چنان که ویشارد اذعان می‌کند مسیحیان نسطوری نیز در دشمنی با کردها و به بیغما بردن جان و مال و کسان آنها دریغ نمی‌ورزیدند.^۲ از سوی دیگر می‌توان گفت، بخشی از آنچه که این گزارشها تایید می‌کنند، یعنی دشمنی مسیحیان و کردها، بایستی ناشی از تحولات منطقه‌ای بوده باشد. تلاش ارمنیان مسیحی تحت حاکمیت عثمانی برای استقلال سیاسی از عثمانی، که عمدتاً با حمایت قدرتهای خارجی از جمله روسیه همراه بود، علاوه بر تحریک دولت عثمانی برای مقابله با ارمنه، نگاه کردها را بیش از پیش متوجه ارمنه به صورت خاص به صورت کلی مسیحیان نمود. دلیل آن نیز آمیختگی جمعیتی مسیحیان و کردها در بیاری از مناطق کردستان بود. سرزمین‌ها و شهرهایی که دارای ترکیب جمعیتی متنوعی از کردها و ارمنه و سایر اقلیت‌ها بود، جز مناطقی بودند که ارمنه سعی در ایجاد کشوری ارمنی در آن را داشتند و این مسئله هم از نظر مذهبی و هم از نظر قومیتی، هویت کردها را نشانه گرفته بود و از همین رو روابط کردها با مسیحیان که در گذشته نیز فراز و نشیب‌های بسیاری داشت، به تقابل و دشمنی در برخی نواحی انجامید.^۳

ویشارد همچون یک مبلغ مسیحی که در ارومیه ساکن شده بود به بخشی از درگیری کردها و نسطوری‌ها اشاره دارد که با پیروزی کردها و قتل عام نسطوری‌ها به پایان رسیده بود. او که بیشتر

^۱ ویشارد، همان، ص ۴۳

^۲ ویشارد، همان، ص ۵۴

^۳ ودیع جویده، جولانه وه ی نه ته وه یی کورد بنه ما و په ره سه ندنی، ترجمه از انگلیسی د. یاسین سه رده شتی، سلیمانی: چاپخانه ی سیم، ۲۰۰۸، ص ۱۸۳.

نگران مرکز تبلیغاتی فرقه خویش بود در این باره می‌نویسد «مسیون مسیحی در سال ۱۸۵۳» کار خود را در میان این نژاد دور افتاده غربایران شروع کرد، که البته زمینه های این کار قبلاً در مردم فراهم شده بود. از آن تاریخ به بعد فعالیتهای مداوم در مورد کردهایی که در کوهستان بسر میبردند، و قبایلی که در درهها و جلگه ها سکونت داشتند، و یا در بخشهای حاصلخیز اطراف دریاچه اورمیه پراکنده بودند انجام گرفته است. شک نیست که اگر جنگ و درگیری بین کردها و نسطوریها به وقوع پیوست، آن پایگاه مسیحیت به قوت خود باقی میماند و به خدمت ادامه می داد. نیز دکتر گرن ت نا چار نمی شد کنارهگیری کند و به موصل کشانده شود و در آنجا در اثر ابتلا به تب و بیماری بمیرد. او با جدیت به تمامی نسطوریها اعلام کرده بود که جنگ با گروه کثیر کردهای مهاجم فقط یک نتیجه های تواند داشته باشد، آنهم شکست کامل مسیحیان است. او با همراهی بعضی از کردها و ترکها تلاش بسیار کرد تا به هر طریق ممکن، زنان و کودکان نسطوری را از قتل عام نجات بخشد، اما توفیقی در این راه به دست نیاورد. وقتی کردها به دهکده های نسطوری نشین تاختند به کسی رحم نکردند. چون جنگ جنبه مذهبی پیدا کرده بود، صدها تن از مردان به قتل رسیدند و زنهای را به عنوان برده به حرمسراها بردند. جایی را به ما نشان دادند، که شاهد حادثه ای بوده و خود نشان بیناهی و بدبختی آن مردم مغلوب می توانست مت باشد. بنابه روایت تعداد زیادی از مردان و زنان سالخورده و کودکان به غاری در ارتفاعات کوهستان که مشرف به در های و ۶ میق بود، پناه برده بودند. بالاخره کردها از محلی اختفای آنان مطلع شدند. از صخرهها بالا رفتند و همگی آنان را به قعر دره انداختند. هیچکدام از آن درماندگان نتوانستند فرار کنند. وقتی پنجاه سال پس از این واقعه من از محل بازدید می کردم، استخوان آنهایی که با آن طرز وحشتناک به قتل رسیده بودند در آن دره مرگپراکنده بود. دلتنگی و ناامید و آواره، در اثر اشتباهی که خودشان مرتکب شده بودند، در عین حال درمانده از اینکه خانه ها و مزارعشان غارت و منهدمشده، وعده آنهانیز به میزان قابل ملاحظههای کاهش یافته بود. پس از آنکه کردها محل را ترک کردند، اینان مجدداً به بعضی مناطق برگشتند تا زندگی تازه های را آغاز کنند»^۱

آنچه که در گزارش ویشارد جلب توجه می کند، جنگ طلبی نسطوریان نیز می باشد. به نحوی ویشارد آنها را نیز در این جنگ مقصر می داند. ویشارد همچنین در جایی از سفرنامه اش مسیحان منطقه توخما را مورد مذمت قرار داده و آنها را دزد معرفی می کند. او می‌ویسد «دره توخما» بیشتر شبیه گذرگاه یا گردنه است، کوهها چون دیوارهایی مرتفع هزاران فوت از اطراف سر به آسمان کشیده اند. اگر چه ظاهراً مردم مسیحی هستند، ولی در تمام نواحی به راهزنی شهرت یافته اند. دو

^۱ جان ویشارد، همان، صص ۲۰-۲۲

سال قبل سرهنگ بل از هندوستان را لخت کردند. او بی خبر از همه جا میخواست از این منطقه عبور کند. مدتی بعد یک راهب فرانسوی در پنجه‌های بیرحم آنان شکنجه بسیار کشید. نیز شنیده بودیم که بیشتر کاروانها کیلومترها از راه معمولی خارج می روند تا به چنگ این دزدان ستمگر نیفتند»^۱.

علاوه بر این موارد، نباید سیاست دولت عثمانی در این زمینه را نیز نادیده انگاشت. آنها در تحریک کردها نقش داشتند و با توجه به اینکه، مرزها در دوران پیشا مدرن، به صورت امروزی نگه‌داری نمی‌شد، بسیاری از امور و مسائل از کشور عثمانی به مناطق کردنشین و مسیحی نشین ارومیه سرایت می‌کرد. بایندر تاکید می‌کند که «در سال ۱۸۴۳ نسطوریها در میان کوهپایشان در ناحیه زاب بزرگ خود را در امان تصر می‌کردند. وقتیکه ترکان بین النهرین را به تصرف خود درآوردند. تاخت و تاز کردان را مورد تشویق قرار داده حتی آنها را به ویران ساختن دهات نسطوری واداشتند. نسطوریها به مدافعه پرداختند، ترکان دست به عملیات وحشیانه زدند؛ مردان نسطوری کشت شدند، اطفال جوان را در مذهب اسلام تربیت کردند و به آنان آموختند که از مذهب پدرشان متنفر باشند»^۲. شاید به همین دلیل بود که دولت مرکزی ایران در نزاع بین کردها و نسطوریان ارومیه دخالت می‌کرد و با نیروی نظامی از مسیحیان حمایت کرده و کردها را از آبادی‌های اشغال شده مسیحی توسط آنها اخراج می‌نمود.^۳

یکی از فرقه‌های مذهبی در ایران که نگاه سفرنامه نویسان را به خود جلب نموده است، فرقه علی-الهی است که گستردگی پیروان آن بسیار زیاد بود و علاوه بر حضور افرادی منتسب به این فرقه در ساختار قدرت سیاسی قاجارها^۴، قبایلی از دیگر قومیت‌ها پیرو این فرقه بودند که از آنجمله می‌توان به لرها اشاره نمود.^۵ جان ریشارد از وجود پیروان بیشتر این فرقه در دهکده‌های ترک زبان سخن می‌گوید و لیدی شل، معتقد بود که بیشترین مریدان این فرقه از طایف لک هستند.^۶ با این وجود به مکان‌های مقدس این فرقه در سفرنامه‌ها به جز در سفرنامه راولینسون اشاره‌ای وجود ندارد و با توجه به وجود مکان‌های مقدس این فرقه در کرمانشاه و بخشی از لرستان، می‌بایست هسته اصلی و

^۱ جان ویشارد، همان، ص ۲۹

^۲ هنری بایندر، همان، ص ۱۱۶

^۳ همان، ص ۱۰۲

^۴ هنریش بروگش، همان، ص ۲۹۸

^۵ سر هنری راولینسون، سفرنامه راولینسون (گذر از ذهاب به خوزستان)، ترجمه اسکندر امان‌اللهی بهاروند، تهران،

آگاه، ۱۳۶۲، صص ۱۵۵-۱۵۷

^۶ ویشارد، همان، ص ۱۷۳

^۷ لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل (همسر وزیر مختار انگلیس در زمان ناصرالدین شاه). ترجمه حسین ابوترابیان،

تهران، نو، ۱۳۶۲، صص ۱۵۶-۱۵۵

مرکزی این فرقه را غرب کشور و طوایف کرد و لکی دانست که هم ریشه‌اند. راولینسون در مورد مکان‌های مقدس آنها در کرمانشاه از منطقه «بان زرده» در کرد غرب یاد می‌کند که «حرم خانه شهربانو» بود و به اقامتگاه زهاد شباهت داشت. دیگر مکان زیارتی آنها در منطقه مقبره ی بابا یادگار بود که مورد اشاره راولینسون هم بود.^۱ اما شرح تقریباً مفصل راولینسون درباره ی مکان زیارتی به نام «دکان داود» است. به گفته او علی‌اللهی‌ها اعتقاد داشته‌اند که داود آهنگر بوده و آن پیکره‌ها و اشیایی که در دخمه حجاری شده به نظر آنها لوازم و اسباب آهنگری است. گویا در آن مکان به واسطه قداستی که داشته قربانی‌هایی نیز صورت می‌گرفته، زیرا راولینسون نقل کرده که «هرگاه که از آنجا گذشته‌ام آثار خون حیواناتی را که قربانی کرده‌اند دیده‌ام». چرایی مقدس و معزز بودن آن مکان برای علی‌اللهی‌ها از سوی راولینسون بیان شده: علی‌اللهی‌ها اعتقاد داشته‌اند که داود در آنجا به صورت نامرئی زندگی می‌کند. آنچنان که راولینسون مدعی شده «علی‌اللهی‌ها از نقاط مختلف کردستان برای زیارت به دکان داود» می‌آمده‌اند.^۲ از مکان‌های زیارتی علی‌اللهی‌ها در لرستان نیز راولینسون به مقبره حضرت عباس بن علی (ع) اشاره می‌کند که به گفته او علی‌اللهی‌ها عقیده خاصی نسبت به حضرت عباس بن علی داشتند و معتقد بودند خداوند در قالب وی تجلی کرده است و هر ساله از نقاط مختلف لرستان به زیارت آن می‌رفتند.^۳ سه مکان زیارتی دیگری که علی‌اللهی‌ها لرستان به زیارت آنها می‌رفته‌اند عبارت بوده از: مقبره شاه احمد واقع در دامنه کوه «بی‌آب» مقبره ی سلطان محمود، از امام زاده‌های منطقه کوه‌دشت، و مقبره سلطان ابراهیم، یا همان بابابزرگ. بنا بر اظهارات راولینسون، در نزد علی‌اللهی‌ها سلطان محمود و شاهزاده احمد به عنوان هفت تن به شمار می‌آمده‌اند.^۴ درباره ی مقبره سلطان ابراهیم و یا همان بابابزرگ، که در منطقه باوالین Bawalin در جنوب غربی جلگه‌خاوه، بین منطقه هرسین و غرب لرستان واقع است، مطالب جالبی از سوی راولینسون نقل شده: به گفته وی محل دفن بابابزرگ «مقدس‌ترین نقطه لرستان» بوده و «لرها جز پرستش این قدیس هیچ اعتقاد مذهبی دیگری» نداشته‌اند.^۵ علاوه بر راولینسون، مسیو چریکف نیز که به منطقه سفر کرده است به مقابر زیارتی علی‌اللهی‌ها اشاره می‌کند و از آن جمله توصیفات در مورد یادگار، شمس علمدار و دکان داود آورده است.^۶

^۱. راولینسون، همان، ص ۱۷

^۲. همان، ص ۲۹

^۳. همان، ص ۶۰-۵۹

^۴. همان، ص ۱۳۳

^۵. همان، ص ۱۴۳

^۶. مسیو چریکف، همان، ص ۱۶۲ و ۱۶۹-۱۷۱ و ۱۷۵

پیش از آنکه به بحث در مورد عقاید و باورها و آیین‌های علی‌الهی‌ها بپردازیم، لازم است گفته شود این فرقه مذهبی، دارای شاخه‌های مختلفی بود در نزد سفرنامه‌نویسان به اسامی مختلفی خوانده می‌شوند که شایع‌ترین آن همان اسم «علی‌الهی» است. مسیو چریکف در زمان ورودش به روستای صحنه کرمانشاه، از مردم آنجا به نام «داودی» یاد می‌کند.^۱ کارلا سرنا از آنها به نام «نصیری» یاد می‌کند.^۲ بنجامین هم گزارش داده است که آنها را «علی‌الهی» و «نصیری» می‌خوانند.^۳ کنت دوگو بینو، نام فرقه مزبور را «اهل حق» نقل کرده و تصریح نموده که اعراب و ترکان به این فرقه «نصیری» گفته و ایرانی‌ها آن را «علی‌اللہی» می‌دانند، و اظهار نظر می‌کند که «نام گذاری‌های فوق هر دو حکایت از درک غلط از کیش مورد بحث دارد»؛ زیرا به نظر می‌رسد که نام نصیری می‌خواهد کیش مزبور را با نصارا یکی می‌داند؛ و دومی، علی‌اللہی، نیز به واسطه غلوی که پیروان فرقه مزبور درباره حضرت علی (ع) می‌کنند، آنها را در زمره علی‌اللہی قرار می‌دهد، حال آنکه به نظر دوگو بینو «عقاید اهل حق از علی‌اللہی‌ها پیچیده تر» است.^۴ یاکوب ادوارد پولاک اتریشی نیز اظهار می‌دارد که «ایرانی‌ها مقصودشان از علی‌اللہی تمامی فرق مختلفی» بوده که به تجسم خدا در ذات علی (ع) اعتقاد داشته‌اند؛ «هم آنهايي که وی را تجسم بلاواسطه ذات باری می‌شمارند و هم آنان که او را با واسطه از طریق حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت داود و مسیح می‌پندارند».^۵

در مورد اعتقادات و آیین‌های فرقه علی‌الهی گزارشات متعددی از سوی سفرنامه‌نویسان نقل شده است که در اینجا به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم. بنجامین این فرقه را ناشی از مذهب شیعه می‌داند که حالت خاص عرفان شرقی بخصوص ایران را دارد. او می‌نویسد «اعتقاد آنها این است که بعد از فوت پیغمبر، شاگردهای او می‌بایست از خدا قوت‌الهی اخذ نمایند تا بتوانند مذهب اسلام را حفظ کنند؛ بنا بر این قوه الهیه به بدن علی داخلی شد، و علی، بدین واسطه، الوهیت به هم رسانیده، شأن و مقامی که حاصل کرد بالاتر از خود پیغمبر، و بیشتر از او شایسته سجده می‌باشد. این اعتقاد فوق‌العاده را باید از مذهب عیسوی اخذ نموده باشند؛ چنان که عیسویان، عیسی را هم‌انسان قایلند و هم مقام الوهیت او را معتقد می‌باشند اگر این اعتقاد را از عیسویان اخذ نکرده باشند، خیلی غریب به نظر می‌آید که خود پیروان مذهب اسلام به فکر این افتاده باشند که کسی را

^۱ همان، ص ۶۶ و ۱۱۶ و ۱۵۰ و...

^۲ کارلا سرنا، سفرنامه کارلاسرنا (مردم و دیدنی‌های ایران) ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نو، ۱۳۶۳، ص ۲۷۰

^۳ بنجامین، همان، ص ۴۱۱-۴۱۲

^۴ کنت دوگو بینو، سه سال در آسیا (سفرنامه کنت دوگو بینو) ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، کتاب سرا،

۱۳۶۷، ص ۳۱۴

^۵ یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، ترجمه کیکاوس جهانگیری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸، ص

بالتر از و بقیه بر قرار دهند».^۱ روالینسون نیز با بیا اینکه احتمالاً اعتقادات علی‌الهی‌ها ریشه در آیین یهود داشته باشد معتقد است که بازمانده سنت یهودیان در این منطقه (کرمانشاه) فراوان است و وجود اعتقاد به حضرت داود به عنوان بزرگترین پیامبر و حامی در میان مردم منطقه را نشانه چنین امری می‌داند. او در جایی دیگری از سفرنامه‌اش آیین علی‌الهی را ترکیبی است از اسلام، مسیحیت و صابئین معرفی می‌کند.^۲ از مهمترین اعتقادات علی‌الهی‌ها که مورد توجه روالینسون بوده است اعتقاد به تناسخ و حلول خداوند در هزار و یک تن می باشد که وی مهمترین این افراد بنیامین، موسی، الیاس، داود، عیسی، علی [ع]، سلمان، امام حسین [ع] و هفت تن بودند. او سپس ادامه داده که این هفت تن، هفت پیر بودند که در اوایل اسلام می زیسته و از پیشوایان مهم علی‌الهی بوده و در گوشه و کنار کردستان مورد پرستش و تقدیس هستند و یکی از این پیران بابا یادگار می باشد. وی همچنین بیان می‌دارد که «به عقیده علی‌الهی‌ها حلول منحصر به ذات خداوند است که در قالب‌های گوناگونی تجلی می کند و کامل ترین آنها به صورت بنیامین داود و علی [ع] بوده است»^۳ روالینسون در مورد باور لرها علی‌الهی نیز آورده است که از «نظر لرها قرآن و حضرت محمد [ع] زیاد اهمیت ندارند»، و کسان قدیسی چون بابابزرگ و سایر قدیسان در میان آنها پرستیده می‌شوند. از آیین‌ها و مراسمات فرقه‌علی‌الهی‌ها نیز انجام مراسم قربانی و برپایی «اجتماعات سری» مورد توجه روالینسون بود و او آنها را نشانه‌ای از وجود رگه‌های آیین پیشا اسلامی میدانست. است.^۴

دیگر سیاحی که درباره اعتقادات فرقه علی‌الهی سخن گفته است مسیو چریکف روسی بوده است. او آورده است یکی از مراسمات پیروان این فرقه چنین است که «این طایفه بچه خودشان را از کوه پرت کرده و می گویند یا علی بچه من را دریاب».^۵ از دیگر آیین‌های این فرقه که مورد توجه چریکف بوده عیدی شبانه که احتمالاً اجازه به افراد سایر مذاهب نمیداده‌اند در آن حضور داشته باشند بوده است. او می‌نویسد «سیزده روز قبل از عید نوروز در کرد طایفه علی‌الهی عید شبانه داشتند، لکن باعث و تفصیل آن عید چیست نمی دانم. و از اشخاصی تفصیل این عید را شنیده ام که خود آنها هم به رای العین این تفصیل را به واقع ندیده بودند».^۶

۱. بنجامین، همان، ص ۴۱۲

۲. روالینسون، همان، ص ۲۲ و ۲۴

۳. همان، ص ۲۴

۴. همان، ص ص ۱۵۵-۱۵۶

۵. مسیو چریکف، همان، ص ۱۱۶

۶. همان، ص ۱۵۲

لیدی شیل، همسر وزیر مختار انگلیس در زمان ناصرالدین شاه قاجار نیز، که وجود این فرقه در ایران را نشانه‌ای بارز از وجود آزادی در این جامعه می‌داند، معتقد است گوه کثیری پیرو این آیین می‌باشند. او می‌نویسد پیروان فرقه «علی‌اللهی» معتقدند: «علی خداست» و هر فرد ایرانی با شنیدن این عقیده کفر آمیز، معمولاً عبارت «پناه بر خدا» یا «استغفرالله» را به زبان می‌آورد. البته اعتقادات این فرقه تفاوت زیادی با سایر مسلمانان ندارد، جز آنکه آنها علی را - که پسر عم و داماد (محمد) بوده - مظهر مجسم الوهیت میدانند و این طرز فکر نیز به نوبه خود یک نوع مبالغه در اصول اعتقادی «شیعه» بشمار می‌رود، که پیروانش علاقه و توجه زائد الوصفی به «علی» و خاندان او از خود نشان می‌دهند.^۱ او همچنین به نقل از رؤسای طوایف لک می‌نویسد «عده ی کثیری از افراد ایل او مسیح و علی [ع] را یکی می‌دانند».^۲

یاکوب ادوارد پولاک اتریشی، از مدعوین زمان صدارت امیر کبیر پولاک همانگونه که پیشتر گفته شد معتقد بود که تمام فرق مختلف علی‌اللهی به تجسم خدا در ذات علی (ع) اعتقاد دارند؛ «هم آنهایی که وی را تجسم بلاواسطه ذات باری می‌شمارند و هم آنان که او را با واسطه از طریق حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت داود و مسیح می‌پندارند». او ادامه می‌دهد که علی‌اللهی‌ها به قطعیت و اعتبار قرآن اعتقاد داشته و خود را مسلمان می‌دانند، اما نماز نمی‌گذارند و به احکام طهارت و تغذیه از منظر اسلامی مقید نیستند. پولاک همچنین بسیاری از باورهای عموم مردم در مورد این فرقه همچون پرت کردن بچه‌ها از بلندی به زیر و گذشتن از میان آتش را جز داستانها و قصه‌های نادرست در مورد پیروان این فرقه می‌داند.^۳ با این وجود از زمره دیگر کارهای خارق‌العاده‌ای که از پیروان فرقه اهل حق برای دوگوبینو جالب توجه بوده، اعمالی نظیر با سر و ریش بلند در میان شعله‌های آتش نشستن، در تنور آتش فرو رفتن و پرت کردن زنان و بچه‌ها از بلندی‌ها بدون آنکه آسیبی به آنها برسد - بوده است.^۴

دوگوبینو همچنین معتقد است که اهل حق‌ها به ظاهر مسلمان هستند، ولی در واقع به اندازه دیگر فرقه‌های انشعابی و همچنین به اندازه یهودی‌ها و مسیحی‌ها با اسلام سر دشمنی داشته و به آن کینه می‌ورزند و پیامبر را قبول ندارند، قدم به مسجد نمی‌گذارند و جز وقتی ضرورت ایجاد کند نماز نمی‌خوانند.^۵ از دیگر اصول اعتقادی اهل حق از منظر دوگوبینو، نجس نپنداشتن سگ و خوک، مجاز ندانستن تعدد زوجات و پایبند بودن به زندگی مشترک - تحت هر شرایطی - و به تبع آن پرهیز از طلاق همسر، حرام نپنداشتن شراب، بدرفتاری نکردن با انسانها، حیوانات و اشیا، انجام

^۱ لیدی شیل، همان ص ۱۵۵

^۲ همان، ص ۱۵۶

^۳ پولاک، همان، ص ۲۳۹ - ۲۴۰

^۴ کنت دوگوبینو، همان، ص ۳۳۸

^۵ همان، ص ۳۱۵

ندادن زنا، نگفتن دروغ و پرهیز از زنا بود.^۱ یکی دیگر از اصول اعتقادی اهل حق که نزد تمامی شاخه‌های آن مراعات نمی شده، به جای آوردن سه روز روزه در سال بود است.^۲ دوگوبینو اهل حق را دارای هشت شاخه دانسته: ابراهیمی، داودی، میری، سلطان ببری، خاموشی، یادگاری، شاه ایازی و خانه تاشی؛ و در وجه تسمیه خاموشی آورده که این نام عنوانی توهین آمیز است که به یزیدیه‌ها داده شده و -علی رغم عدم اشتراک میان اهل حق و یزیدی- به نصیریها انتقال یافته، تا جایی که «ملایان متعصب شهرت داده اند که نصیریها در مجامع شبانه خود که زن و مرد گرد هم جمع می شوند عادت دارند چراغها را خاموش و در تاریکی با هم نزدیکی کنند، پدر با دختر، مادر با پسر و قس علیهذا...». دوگوبینو این را تهمتی دانسته و وجود آن را انکار کرده و مترتب این امر نام شاخه خاموش، را، از شاخه های اهل حق حذف می کند.^۳ شاید همین باور عمومی در مورد اشتراک زن باشد که باعث شده بنجامین آن را منتسب به مزدکی‌ها بکند و بنویسد «در میان قراء حوالی کرمانشاهان نیز فرقه یی هست موسوم به مزدکی، اعتقادات آنها معلوم نیست ولی عمده خیالات آنها از این قرار است: بعد از فوت از برای افراد ناس، زندگی ابدی قایل هستند، و گویند که روحانسان، داخل در وجود کلیه میشود. نیز در این دنیا، اشتراک در نسوان را قایلند».^۴

بنابر گفته های دوگوبینو نصیریها اعتقاد داشته اند که «خداوند پیش از خلقت عالم در حال سکون به سر برده که نه مرگ بوده و نه تحرک داشته است» و این حالت در نزد آنها به «سر» معروف بوده. دوگوبینو اظهار داشته که خداوند اسامی دیگری نظیر «دره»، «پادشام»، «خداوندگار»، «سلطان اسحاق» و «شاه خویشتن»، دارد. وی به پنج شخصیت که در جوار خداوند بوده و دارای اولوهیت نیز می باشند، اشاره کرده که عبارت بودند از: پیر پادشام یا پیر بنیامین، که مظهر قانون بوده، الوهیت ناب که «سر» بوده، پیر داود مظهر ایمان، پیر رزق بار مظهر آداب قربانی و پیر موسی، مسئول دفتر اعمال. از سوی دیگر نصیریها به تعداد بی شماری موجودات صالح در دوره ها و سرزمین های مختلف -از قبیل زرتشت، موسی، ابراهیم، عیسی، حضرت علی (ع) و...- اعتقاد داشته و بعضی از آنها نظیر پیر داود مرشد داودیه‌ها و پیر ابراهیم مرشد ابراهیمی ها، همزمان، در اوایل خلافت عباسی می زیسته اند.^۵

^۱. همان، صص ۳۱۸-۳۱۶ و ۳۲۵

^۲. همان، ص ۳۲۲

^۳. همان، ص ۲۰-۳۱۹

^۴. بنجامین، همان، ص ۴۱۲

^۵. دوگوبینو، ص ۳۲۲-۳۲۱ و ۳۲۶

هر کدام از پیروان فرقه اهل حق موظف بودند که که از بدو تولد - و یا از وقتی که به این فرقه می‌گروند - یک پیر را برگزیده و سر سپرده او باشد. هر فرد باید بر طبق تعالیمی که از آن «پیر» بر جای مانده عمل کند. از سوی دیگر، بر هر فردی از افراد پیر و این فرقه واجب بوده که به یک نفر «دلیل»، نیز - که برخلاف پیر در قید حیات بوده و پس از مرگش جانشین خواهد داشت - سر بسپارد و از تعالیم او پیروی کند.^۱ آنها همچنین برای خود خواهر و یا برادری دینی انتخاب میکردند تا به اتفاق او محسنات و عیوب هر عملی را بسنجند.^۲

کارلا سرنای ایتالیایی، نیز که این فرقه را نصیرییه می‌خواند معتقد بود که پیروان این فرقه «پیر خود را تجسیدی از خداوند می‌دانند». وی اعلام داشته که از پیرها فرزندان به جای مانده که «از اولاد پیامبر اسلام به شمار» می‌آیند؛ و در بین آن پیرها کسانی وجود دارند که آتش مسخر آنها بوده و بدون آنکه آسیبی به آنها برسد آتش افروخته را در دهان می‌گذارند و شعله آن را از بینی خارج می‌کنند.^۳ کرزن نیز در باره این فرقه نوشته است که «حضرت علی را خدا می‌شمارند و مراسم عجیب و عقاید سری در این فرقه هست که اطلاع چندانی از آن در دست نیست»^۴



^۱. همان، ص ۳۲۸

^۲. همان، ص ۳۳۲

^۳. کارلا سرنای، همان، ص ۲۷۰

^۴. کرزن، همان، ج ۱، ص ۶۹۸

نتیجه گیری

سرزمین کردستان با توجه به موقعیت سیاسی، بافت جمعیتی آن که ترکیبی از گروههای قومی و زبانی بود، و جغرافیای سخت و کوهستانی‌اش، زمینه شکل‌گیری، حضور و تداوم فرق و مذاهب گوناگونی را فراهم نموده بود که برخی از مذاهب و فرق، با داشتن رگه‌های از باورهای پیشا اسلامی و یا مرتبط به سایر آیین‌های یکتاپرست همچون مسیحیت و یهودیت، در تقابلی آشکار با اسلام قرار داشتند که از آن جمله آیین یزیدیها و اهل حق را می‌توان مثال زد. برای قرون متمادی، زندگی دینی و مذهبی کردها با توجه به ایدئولوژی دول‌های شیعی و سنی مستقر در منطقه، نادیده انگاشته می‌شد و تنها اشارات موجود در متون تاریخی، مربوط به ظلم و ستم‌ها و جنگ‌های بود که سلاطین مسلمان بر علیه این گروهها به راه می‌انداختند. این متون با عدم ارائه جزئیات و با کلی‌گویی و گاه انتساب باورها و آیین‌های دروغین به سایر گروهها، مانع از شناخت دقیق این فرق و مذاهب بودند. با ورود غربیان و نوشته‌های که آنها از خویش به جای گذاشتند، این خلاء جبران گشت و از همین رو با افزایش حضور غربیان در نواحی کردستان، اطلاعات ما مربوط به آیین‌ها، باورها، مذاهب، و مراسمات گروههای مختلف مذهبی در کردستان نیز بیشتر گشت.

منابع و مأخذ

۱. پیر آمده ژوبر، مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه محمود هدایت، تهران: چاپخانه تابان، ۱۳۲۲
۲. جان ویشارد، بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، تهران، نوین، ۱۳۶۳
۳. ساموئل گری ویلجر بنجامین، ایران و ایرانیان، به اهتمام و یادداشت رحیم رضا زاده ملک، تهران، نشر گلبانگ، ۱۳۶۳
۴. سر هنری راولینسون، سفرنامه راولینسون (گذر از ذهاب به خوزستان)، ترجمه اسکندر امان‌اللهی بهاروند، تهران، آگاه، ۱۳۶۲
۵. کارلا سرنا، سفرنامه کارلاسرنا (مردم و دیدنی‌های ایران) ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نو، ۱۳۶۳
۶. کرزن، جرج، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۲
۷. کنت دوگوبینو، سه سال در آسیا (سفرنامه کنت دوگوبینو) ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، کتاب سرا، ۱۳۶۷
۸. گاسپار دروویل، سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتمادی مقدم، تهران: شبابویز، ۱۳۶۷

۹. لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل (همسر وزیر مختار انگلیس در زمان ناصرالدین شاه). ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نو، ۱۳۶۲
۱۰. مسیو چریکف، سیاحت نامه مسیو چریکف، ترجمه آنگار مسیحی، به کوشش علی اصغر عمران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹
۱۱. هما ناطق، تاریخ پی آمد تنظیمات عثمانی، بخارا، شماره ۶، خرداد ۱۳۷۸، صص ۲۴۴-۲۳۰.
۱۲. هنری بایندر، سفرنامه هنری بایندر، کردستان بین النهرین و ایران، ترجمه کرامت الله افسر، تهران، انتشارات فرهنگسرا (پساوولی)، ۱۳۷۰.
۱۳. هنریش بروگش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه محمد حسین کرد بچه، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۹، ص ۱۸۲
۱۴. یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸
۱۵. ودیع جویده، جولانه وه ی نه ته وه یی کورد بنه ما و په ره سه ندنی، ترجمه از انگلیسی د. یاسین سه رده شتی، سلیمانی: چاپخانه ی سیما، ۲۰۰۸